



آب الله محمدی گیلانی

سنت و سنن

قرآن

سنن الهی در اجتماع بشر

۳

باری، اصل ثبوت طبیعت و صورت نوعیه، وراء طبیعت و صورت نوعیه عناصر و اجزاء در مرکبهای حقیقی، انکارناپذیر، و برهان مورد استناد در سؤال چنانکه گذشت قابل رد نیست، و در طبیعیات فلسفه، باب و یژه‌ای جهت این مسئله مفتوح است. ولی در بحثهای فلسفی موضوع و محل صور نوعیه که مبادی آثار مختلف نویسی غیر از آثار اجزاءند، همانا عناصر و مواد مختلف النوع بیجان می باشد، همانگونه که در سؤال مستشکل نیز فرض شده است، و مصب برهان ایضاً مرکب متولد از اتمهای بیجان است.

و اما اجتماع انسانی که اجزاء ترکیب کننده آن، افرادی متمائل و متحدالتوجهند بالضرورة موضوعاً از نطق برهان مذکور خارج است، و این خروج موضوعی، آن را در مرکب اعتباری داخل نمی کند، بلکه ترکیب اجتماع انسانی، گونه‌ای دیگر از ترکیبات است، و طبعاً طبیعت و روح طاری بر آن، نوعی راقمی که از طبایع و صور نوعیه طاری بر مواد بیجان است، باین تقریر:

چنانکه هم اکنون گفتیم، اجزاء ترکیب کننده این مرکب «جامعه انسانی» نام همانا افرادی متمائل و متحدالتوجه و مستقل و مختارند و هر یک از آنها یا همه افراد این نوع در جمیع لوازم و آثار نوعی مشترک بوده، و دارای تصور و اعتقاد و میل و ده‌ها خصال نفسانی فردی است، و بدیهی است همانگونه که اجزاء این مرکب نسبت با اجزاء مرکبهای طبیعی امتیاز و یژه‌ای دارند، خود این مرکب نیز نسبت به همه مرکبهای طبیعی امتیاز و یژه‌ای را حائز است. و روح و طبیعت عارض بر آن مضافاً باینکه غیر از طبع و روح تک تک افراد و اشخاص است، دارای خواص و یژه‌ی شگفت‌انگیزی است.

چه آنکه با متلاشی شدن استقلال فردی، و شعور و اراده و امیال و عواطف و افکار شخصی و ده‌ها اوصاف دیگر، و

اشتیاک و باخته شدن آنها با همدیگر و به تعبیر مانوس، ترکیب یافتن آنها با هم و اشتراک در اعمال و خدمتگزاری همگان برای همگان و هكذا... روح مسیطر و فراگیری پدید می آید که همه ابعاض و اعضاء متعلق آن، با هماهنگی مقهورانه، متوجه هدف این روح چیره فراگیر می شوند، و در ظرف توجه بسوی هدف مذکور اگر چه با هدف شخصی آنها مخالف باشد، همه میل و شعورشان در میل و شعور این روح چیره و غالب مستهلک است. و آنچنان متقاد و بند، که می توان گفت انقیاد هر فرد از جامعه مربوطه نسبت باین روح حاکم نظیر انقیاد نائم بتنوم مغناطیسی نسبت بعمتوم خویش است، چه آنکه در حالت نوم مغناطیسی، دستگاه ادراکی شخص نائم از انجام وظیفه و یژه خود معقل گردیده و ناگزیر تحت تسخیر مجموعه عصبی عظیم الشعورش که تأثیرش در افعال از دستگاه ادراکی و (مغ) بیشتر است در می آید و مآلاً منقاد بی چون و چرای شخص منوم که عقل منفصل و شعور جداگانه او است می گردد و از القانات و اشاراتش اطاعت نموده بمانند اطاعت آلات بدن نظیر دست و پا، نسبت بطنش و روح خویش.

بلکه انقیاد افراد جامعه نسبت بروح چیره اجتماعی، احیاناً از سوژه تنویم مغناطیسی نسبت بعمومش بیشتر است، زیرا گاه ممکن است بخیل در ظرف استهلاک اجتماعی گشاده دست، و مبتلای بکم باوری، زود باور، و پرهیزگار، فاسق، و بالعکس، و ترسو دلیر شود و هكذا...

تا روح حاکم بر جماعت، چگونه روحی باشد؟ چنانچه روح با تقوایی باشد. آثارش تقوا، و اگر روح فسق و بی بند و باری است، آثارش، فسق و بی بند و باری است. و شواهد تاریخی بر این دعوی بسیار است و از آن جمله، شواهد زنده‌ای در امتداد انقلاب اسلامی ایران است خصوصاً هنگامی که دیو استعمار و شیطان فساد از این کشور عزیز بیرون رانده شد و فرشته

رحمت و أسوة اخلاق الله، امام امت بدر آمد.

روح امانت و تقوا آنچنان حاکم گردیده که جنایتکارانی مانند سپید نصیری خبیث و امثال وی در چنگال خشم این ملت با تقوا و نسل جوان شکنجه دیده می افتند، اما با آنهم قدرت و فوران شعله انقلاب، حس انتقامجویی آنان، مقهور سلطوت تقوی و ایمان بوده و با متانت و یژه ای آنها را بمحاکم صالحه تحویل می دادند، و آنهمه اسلحه از پادگانها بغارت رفته را بحکم امانت عودت دادند. و در آن بحیوحه از آنهمه ثروت کلان طاغوتیان فراری که در دسترس تصرفشان بوده بفرمان تعفف و تقوی چشم پوشیده، و با فقر و تهی دستی بردباری نموده و می نمایند، و با بودن اینهمه منازل متروکه ستمکاران فراری، و مساکن مشغوله جنایتکاران جاسوس فراری، بسیاری از این دلیر مردان مجاهد بی مسکن و مأوایند و سخاوتمندانه، جان خود و عزیزانشان را جهت حفظ اسلام چه در جبهه جنگ و چه در معرکه درگیری گروهکی فدا و قربانی می کنند فسلام الله علی اسوتهم و علیهم اجمعین.

علی ای حال در ثبوت روح اجتماعی بمعنی یاد شده نمی توان تردید نمود، و حیات و مرگ اجتماعی، مرتبط ببقاء و فناء روحیه مزبور است، یعنی مادامی که، روح اجتماعی قومی و ملی باقی است، حیات قومی و ملی پاینده است و در صورت زوال روحیه مزبور، قومیت و ملیت مربوطه محکوم بمرگ است، اگر چه افراد آن قوم و ملت، زنده باشند، چنانکه تاریخ گذشتگان همچون آئینه ای است درخشان که بروشنی در آن امتشائی را می بینیم که قدم بعرضه حیات اجتماعی نهاده و دوران کودکی را بتندی یا بکندی پشت سر نهاده و بدوره شباب رسیده اند ولی ناگهان اجل بسراغشان آمده زندگی ملی و اجتماعی آنان در کام مرگ فرورفته و نابود گردیده اند. و حتی زندگی و مرگ نژادی در بین جانداران غیر انسان نیز مشاهده گردیده است و یک جنبه مهم از آثار تاریخ طبیعی همین مسئله است که افکار صاحب نظران این علم را بخود معطوف داشته است. النهایه مرگ نژادی بمعنی فناء و نیستی همه افراد است. قرآن مجید بر ثبوت شخصیت جامعه و وجودی منحاز از وجود افراد که دارای حیات و اجل و شعور و فهم و عمل نیک و بد، و

طاعت و عصیان است، تأکید شگفت انگیزی دارد، و شکلهای متغیر و سرگذشتهای گوناگونش را، پیرو قواعدی تغییر ناپذیر معرفی می فرماید. و ظفره و جزاف و اتفاق و بی هدفی را از نظام آفرینش عموماً و از نظام تاریخ مستظور پر پیچ و خم انسانها خصوصاً نفی می نماید، و در مسئله مورد بحث، استاد بزرگوار علامه طباطبائی قدمت اسرار الشریفه بیانی دارد که ترجمه آزاد آن چنین است.

رابطه فرد و مجتمع در اعتبار اسلام

دست سازنده و آفرینش، نخست اجزاء ابتدائی را که هر یک دارای خاصیت و اثر و یژه ای هستند، ایجاد می کند، سپس آنها را با هم ترکیب نموده و در عین وجوه افتراق و بینونت، در میان آنها آلفت و یگانگی برقرار می نماید و حاصل این ترکیب و تألیف، فوائد و آثار نوینی است، مضافاً بر آثار و یژه اجزاء که بر مجموع مرکب، مترتب می گردد مثلاً:

انسان دارای اجزاء و اعضاء و قوی و آلاتی است که هر یک از آنها فائده و اثر مادی و روحی جداگانه ای دارد، و می شود که تعدادی از آنها با هم ائتلاف و ترکیب یافته و مآلاً واجد عظمت و نیروی بیشتری شوند و بسا برخی از آن قوی، در حال جدائی و بینونت باقی مانده بطوری که بین هر یک از آنها و فرآورده هایش با قوه دیگر و آثارش مرزی حائل است. مانند قوه سامعه و باصره و قوه تشویبه ارادیه و قوه عامله حرکت، ولی جمیع آنها در عین بینونت و جدائی از هم کلاً تحت سیطره نفس انسانی واحدی که محصول عالی این مرکب مادی است قرار دارند، و در اینصورت، فوائد و آثار از قبیل فعل و انفعالهای مخصوص و خواص روحی و مادی عجیبی پدید می آید و از آن جمله آنکه این مرکب حقیقی وحدائی در عین وحدت، منشاء پیدایش کثرت شگفت انگیزی است مثلاً:

نطقه که عنصر اساسی در تکوین انسان است، پس از پرورش لازم، و استکمال شایسته بفرمان قوه مولده، جزئی از آن، در دعاء مناسبتی، افزاز شده و بتقدیر عزیز علیم، مورد تربیت و تنمیه واقع شده و پس از برهه ای از گذشت زمان، انسان تاقی می گردد، نظائر افعالی را که اصل خویش یعنی صاحب نطقه انجام می داده، انجام می دهد و بدین وتیره افراد کثیر اعجاب

انگیزی پدید می آید.

علیهذا افراد انسان با همه کثرتشان انسانند و واحد، و افعالشان از حیث عدد بسیار ولی از لحاظ نوع واحد، و با هم اشتلاف و اجتماع یافته و معیشت دستجمعی را موجب می شوند همانند آبی واحد، که بوسیله ظرفهای متعددی تقسیم شود و آبهای کثیر گردد، که این آبهای کثیر در عین کثرت و تعدد از نوع واحدند، و بدیهی است که اختلاف کمیت و مقدار آبها منشأ آثار و خواص مختلف است، و هر اندازه مقدار آن بیشتر باشد، خاصیت آن قویتر و اثرش افزونتر است.

و اسلام در حفظ بقاء این نوع و تربیت افرادش و هدایتشان بسوی سعادت حقیقی اینگونه تولید امثال و تکثیر افراد و همبستگی بینشان و تألیف حقیقی را اعتبار فرموده و بدان، اعتناء و ویژه ای دارد، و در پرورش و استحکام افراد این نوع، چاره ای از اعتبار و تقدیر چنین ناموسی نمی باشد، قال تعالی: «و هو الّذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً» فرقان ۵۴: «و او خدائست که از عنصر نطفه بشر را آفرید و نظام بقاء و زندگی را بر اساس خویشاوندی و همبستگی قرارداد» و قال تعالی: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی» حجرات ۱۳: «ای مردمان، ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم»

و قال تعالی: «بعضکم من بعض» آل عمران ۱۹۵: «بعضی از شما از بعضی نشأت گرفته اید، و اعضاء واحدی هستید» این رابطه حقیقی و عینی بین شخص و مجتمع که در گفتار پیش تبیین شد ناگزیر بتکوین وجود و شخصیت اجتماعی می انجامد چه آنکه با محدودیت اراده و استقلال فردی، و امدادهائی که اشخاص با وجود شان و قوی و آثار و اعمالشان بجامعه می کنند، وجودی مستقل و شخصیتی منحاز از شخصیت افراد در جامعه از سنخ شخصیت و وجودی که از برای فرد است پدید می آید، و بناچار خواص و آثار نوینی بر آن مترتب است.

از این رو است که قرآن کریم برای هر امتی، وجود و اجل و کتاب و شعور و فهم و عمل و طاعت و معصیت اعتبار می فرماید. فقال تعالی: «و لکلّ امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون» الاعراف ۳۴: «و برای هر امتی، اجل و پایان عمر است، پس هنگامی که پایان عمرشان فرا رسد،

هیچگونه توانی بر تأخیر و تقدیم آن در کمترین زمانی ندارند». و قال تعالی: «کلّ امة تدعی الی کتابها» الجاثیه ۲۸: «هر امتی بسوی کتاب خویش خوانده می شود». و قال تعالی: «زینا لکلّ امة عملهم» الانعام ۱۰۸: «برای هر امتی عملشان را جالب و زیبا کردیم». و قال تعالی: «منهم امة مقتصدة» المائدة ۶۶: «برخی از اهل کتاب امتی میانه روند». و قال تعالی: «امة قائمة بتلون آیات الله» آل عمران ۱۱۳: «امتی میانه رو آیات الهی را تلاوت می کنند»

و قال تعالی: «و همّت کلّ امة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب» غافر ۵: «هر یک از امم گذشته سوء قصد به پیامبران می نمود. که او را مأخوذ کرده، مقولش ساخته یا از دیارشان اخراج کنند و جدال باطل را با پیامبران آغاز می کردند که بدانوسیله حق را ابطال نمایند و مآلاً بکیفر کردارشان مأخوذشان کردیم پس کیفیت عقاب من و چگونگی آن شایسته دانستن است»

قال تعالی: «و لکلّ امة رسول فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط» یونس ۴۷: «و برای هر امتی پیامبری است پس هنگامی که پیامبران آمد و ابلاغ رسالت نمود، و اختلاف بینشان پدیدار شد، از جانب حق تعالی داوری عادلانه میانشان انجام آفرید»

و از اینجا است که می بینیم قرآن شریف بتاریخهای امم و جوامع انسانی اعتناء می فرماید همانگونه که بقصص اشخاص اعتناء فرموده بلکه اعتناء قرآن مجید بشئون تاریخ و سرگذشت جامعه بیشتر است و شایان توجه آنکه این اعتناء قرآن، بشئون تاریخ اجتماعی انسان در هنگامی مطرح گردید که محور تاریخها در آن هنگام، ضبط احوال اشخاص مشهور از پادشاهان و بزرگان جامعه بوده است و بعد از نزول قرآن افرادی از مؤرخین مانند مسعودی و ابن خلدون بتاریخ امم و مجتمعات انسانی فی الجملة اشتغال ورزیدند تا اینکه این تحوّل اخیر در تاریخ نقلی پدید آمد، و تاریخ امم جایگزین تاریخ اشخاص گردید و بطوری که گفته می شود، نخستین کسی که این روش را بنا نهاد، اگوست کنت فرانسوی متوفای ۱۸۵۷ میلادی می باشد.

ادامه دارد